

دکتر کبری روشن فکر

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس - استادیار گروه زبان و ادبیات عرب

جلوه رمانتیسم مثبت در آثار سهراب سپهری و ایلیا

ابوماضی

چکیده

مکتب رمانتیسم در ادبیات معاصر دو چهره نمایانده است؛ چهره‌ای عبوس و سیاه که ناشی از بدبینی ادیب نسب به زندگی است و چهره گشاده و خندان که برای نویسنده یا شاعر و جامعه بشارت روزی بهتر را دارد.

در نوع دوم ایلیا ابوماضی به عنوان نمونه‌ای از ادبای مثبت نگر معاصر عربی با سهراب سپهری نماد شاعر خوشبین پارسی گوی قابل ذکر و مقایسه هستند.

این مقاله می‌کوشد تا با تراز نمودن اشعار امیدبخش دو شاعر، نقش حساس ادبیات را در جامعه متذکر شده رسالت فکری دو شاعر را در ترویج اندیشه‌های متعالی مثبت تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی:

رمانتیسم، خوشبینی، شعر معاصر عربی، شعر معاصر فارسی، ایلیا ابوماضی، سهراب سپهری.

مقدمه

قرون هیجده و نوزده میلادی، انسان را از زاویه‌ای جدید می‌نگرد و اومانیزم در صدد است تا همه چیز را به خدمت انسان درآورد. رمانتیزم برای زندگی فلسفه‌ای نو می‌آفریند و به قصد خدمت به انسان، هنر و ادبیات را به تسخیر گرفته، تمنای درونی انسان را میل فرونشانی دارد. بروز رمانتیزم را در ادبیات مشرق زمین به قرن نوزده میلادی برمی‌گردانند.

ما در اینجا در صدد تبیین و تشریح این مدرسه ادبی نیستم چرا که طول و عرض این مکتب گنجایش یک مقاله را ندارد و تنها بررسی تعاریف و حدودی که برای آن بر شمرده‌اند خود فرصتی مجزا را می‌طلبد. از سویی صاحب‌نظران زیادی در این زمینه وارد گشته‌اند که امر را بر نویسنده این مقاله آسان نموده‌اند. لذا با یک تعریف مجمل از این مکتب و بیان مهمترین اصول آن به انواع آن می‌پردازیم:

رمانتیزم «مکتب بسیار پیچیده و آشفته‌ای است.» (سیدحسینی، ۱۳۷۶، ۱۷۸) در واقع «جمع اضداد و آمیزش انواع مختلف ادبی است.» (همان) برنامه رمانتیکها برنامه مبارزه است. (همان، ۱۷۹) که «نوعی آزادیخواهی در هنر» را می‌طلبد. (همان) نوآوری در موضوع و قالب گفتار، ویژگی بارز این مدرسه ادبی است. رمانتیستها قالب متداول گفتار را نپذیرفته، پیشنهادهای جدیدی را در زمینه عرضه داشته‌اند که در عین داشتن نکات مشترک، در شیوه هر کدام تفاوت‌هایی با دیگران مشهود است. در زمینه محتوا نیز مسائل مهمی چون عشق به طبیعت، عشق به میهن و عشق به انسانیت در کنار شعر تأملی، حزن، دلسوزی و نجات بشریت مورد نظر بوده است. (مندور، ۱۳۶۱، ۹۳)

میزان پردازش ادیب به چنین مسائلی و جاری شدن در جاده اعتدال یا خروج از آن وی را از فراز فرزاتگی به نشیب پوچگرایی سوق می‌دهد. به عبارت دیگر رمانتیزم در ادبیات در دو بُعد نمود پیدا می‌کند. در بعد منفی که «بیماری قرن» (سیدحسینی، ۱۸۴) خوانده می‌شود حاکی از تجاربی تلخ است که روح سرگردان انسان معاصر را به پرتگاه «نیستی» فرا می‌خواند و از شعر تا داستان و تئاتر را در تسخیر خود می‌گیرد.

از سویی ادیبان و عرفان شرقی به کمک ادبیات شتافته او را از پوچی می‌رهانند. نویسنده و شاعر با تاسی از روح معنوی حاکم بر افکارش، نوید رهایی از بن‌بست فکری را دارد. خوشبینی، امید، انتظار، زیبایی پرستی و بسیاری واژگان نظیر آن که ریشه در ادبیات عرفانی دارد از قلم ادیب معاصر تراویده، اضطراب انسان را در عرصه زندگی تخفیف می‌بخشد و مدرسه‌ای را بنیانگذاری می‌کند که می‌توان آن را رمانتیسم سپید خواند.

تلاش نویسنده در این مقاله آن است که با جستجوی این تفکر در آثار دو شاعر معاصر ایرانی و عربی و با کاوش در فلسفه زندگیشان، نقش چنین بینشی را در ادبیات بازشناخته با دقت نظر در اشعار آنها به بیان موارد تشابه و برخی تفاوتها در نوع پیام یا پیام‌رسانی به این نتیجه برسیم که ادبیات ماندگار و بدون زمان و مکان، آن است که همواره رو به بلندا داشته در عین کاوش در ژرفا، همراهی موافق برای درمان قطعی دردهای مخاطب و نه تسکین آنها باشد.

سپیداندیشی در شعر سهراب سپهری

شاعر نوپرداز و هنرمند نامی معاصر ایران، همگام با ادبای رومانیست، مضامین و صورت شعر نو را اختیار می‌کند. گرچه وجود عنوانهایی چون «رو به غروب» (سپهری، ۱۳۶۸، ۷) «دلسرد» (همان، ۱۰)، «دره خاموش» (همان، ۱۳) و کاربرد فراوان ترکیبها و عبارتهایی چون «روی غمی راه افتاده‌ام» (همان، ۵۶)، «گورستان به زندگی‌ام تایید» (همان)، «ابدیت غم» (همان)، «مرغ سیاه» (همان، ۲۰) در «مرگ رنگ» (همان، ۱۹) همگی حاکی از حزن رمانتیکی اوست؛ اما در کنار این نگرش، به شواهد زیادی در دیوان بر می‌خوریم که نشان از امید و حرکت دارد و تایید محکمی بر این ادعاست که رمانیسم سهراب از نوع سپید است. او هیچگاه در نومی‌زدی در جا نمی‌زند و با طلوع امید، بشارت زندگی می‌دهد:

«پس از لحظه‌های دراز

بر درخت خاکستری پنجره‌ام برگی رویید

و نسیم سبزی، تار و پود خفته مرا لرزاند». (همان، ۴۰)

طولانی شدن اندوه که درخت خاکستری پنجره، نمادی از آن است حاکی از غمبار بودن لحظات شاعر است، اما رویدن برگ و وزش نسیم سبز هر دو نمود حرکت و برکت است.

از سویی خوشبینی در دیدگاه ایلیا ابوماضی شاعر متفائل عربی* نیز تعریف خوبی از خود آرایه می‌دهد. «تفاؤل یعنی ایمان به آینده و امید به رهایی» (جیده، ۱۸۸، ۱۹۸۰) و ابوماضی با نگرشی خوشبینانه در اشعار متعدد خود بر زندگی لبخند می‌زند. در قصیده «ابتسم» (دیوان، ۶۵۵) او برای همه دردمندان و چاره‌جویان نسخه‌ای واحد را تجویز می‌کند. به اعتقاد وی لبخند درمانی، راه‌حل همه مشکلات روحی، جسمی، فردی و اجتماعی است.

او در این قصیده که در قالب مناظره و گفتگوی درجویانه آرایه گردیده چون طیبی خوشرو، سبکباری را به مخاطب مضطرب خود پیشنهاد کرده با استدلال، از بار غم وی می‌کاهد: او می‌گوید:

قال السماء كئيبة! و تجهما قلت: ابتسم يكفي التجهم في السماء
-گفت: آسمان غمگین است و روی در هم کشید. گفتم بخند که همان ابری آسمان
بس است.

قال الصبا ولى! فقلت له: ابتسم لن يرجع الأسف الصبا المتصرماً
-گفت: (دریغ که) جوانی رفت. گفتم خنده بربل زن چرا که تأسف خوردن، جوانی
پشت کرده را باز نمی‌گرداند. قال جامع علوم انسانی
در پایان این قصیده با منش واقع‌گرایانه و عقل‌مدار پس از قیل و قالها آخرین پاسخ
او این است که:

قلت ابتسم مادام بينك والردي شبر فانك بعد لسن تبتسماً
- گفتم لبخند بزنی چرا که بین تو و مرگ تنها یک وجب فاصله بوده و بعد هرگز
نخواهی خندیدی. «ایلیا» در قصیده «ابسمی» (همان، ۱۲۴) بار دیگر شادبودن را به پیشگاه
بشریت عرضه می‌دارد. او در اینجا با استفاده از ساختار «فعل امر» و با کاربرد آن در
معنای تمنی، طبیعت را برای الگوپذیری پیشنهاد می‌کند. شادبودن همچون سپیده‌دمان

و چون ستارگان که شاهد زیبایی است و بهترین نمود زیبایی را در طبیعت می‌توان جست و انسان زیبا پسند در برترین حالتها، می‌تواند رویای زیبایی را دیده با لبخند، بدان رویا تحقق بخشد.

قصیده «ابسمی» مالا مال از خوشبینی و امید است و ارزش بارها خواندن را در هر زمان و هر مکان دارد. خوشبینی، دارویی است که خبره‌ترین روانشناسان و روانکاوان در همه ادوار و زمانها برای انسان تجویز نموده و می‌نمایند و شاعر ما می‌گوید:

ابسمی کالورد فی فجر السماء و ابسمی کالنجم ان جنّ السماء
- بخند همچون گل سرخ در شفق صبحگاهی و چون ستارگان شبانگاهی.

و اذا ما لَقِنَ الثَّلجَ الثری و اذا ماستر الغیم السماء
- وانگاه که برف بر زمین نشیند وانگاه که ابر آسمان را پوشاند.

و تقری الروض من ازهاره و توارى النور فى كهف الشتاء
- و به وقت غارت رفتن گلهای بوستان و به گاه پنهانی نور در دالان شب.

فاحلمی بالصیف ثم ابتمسى تخلقى حولک زهراً وشذا
- به گرمای تابستان بیانیدیش و بخند تا دور و برت از گل و بوی خوشش پر شود.

و اذا سُر نفوساً انهما تحسن الاخذ فسرى بالعطاء
- انگاه که جانها با نیکبخشی شاد گردند، پس با بخشش شاد کن.

و اذا أعیاک أن تعطى الغنى فافر حى أنك تعطین الرجاء
- و اگر مالی برای بخشش نداشتی با امید بخشی شادکام باش.

از مهمترین نکات قابل ذکر در این ۶ بیتی، استفاده از صیغه امر برای مفرد مونث است. شاید که به او به تجربه ثابت شده که زنان بیشتر و زودتر از مردان محزون می‌شوند یا تبسمشان گره‌گشا تر از دیگران است. نکته دیگر آوای کلام، وزن و قافیۀ ابیات است که نوعی سهولت و نشاط را با خود همراه دارد.

از همین منظر سهراب با یادآوری خوبیهای زندگی، گل امید را در باغ اندیشه شنونده می‌نشانند. «در گلستانه» سهراب؛

«زندگی خالی نیست.

مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست.

آری

تا شقایق هست، زندگی باید کرد. (سپهری، ۱۸۸)

بنابراین زیبایی پرستی، راهی است که هر دو شاعر در زندگی آن را جسته، همگان را بسوی آن فرا می‌خوانند. «ایلیا ابوماضی» بار دیگر با استفاده از صیغه امر مجازی که اسلوب غالب در اشعار این چینی وی می‌باشد، در قصیده «عش للجمال» (دیوان، ۷۲۳) قریبیهای طبیعت را یک به یک خاطر نشان شده، فلسفه زیستن را در همین زیباییها می‌جوید.

او در اخوانیات خود نیز طبیعت را به دوستان هدیه می‌دهد. در قصیده «لایدرک الهمم النجوم» (همان، ۱۸۴) شاعر، دوست خود مسعود سماحه را با اسماء و صفات طبیعت گلباران می‌کند. واژگانی چون شهد، سحاب، هضاب، ثلوج، جنات، اطيبار، غاب، لجین، شهاب، غراب، فجر، و روض همه نشانگر حس زیبایی شناسی شاعر و عشق او به طبیعت است.

ایلیا در قصیده «الطبیعه» (همان، ۱۸۳) نیز با دیدن طبیعت، غمها را به فراموشی می‌سپارد:

روض اذا زرتشه کئیسا نفس عن قلبک الکروبا

- بوستانی که چون محزونی بدان بنگری غمها از دلت رخت بر بندد.

و در غمبارترین لحظات سهراب، زندگی می‌تراود:

«چه سیب‌های قشنگی!

حیات نشنه تنهایی است». (سپهری، ۱۲۴)

طبیعت و زن در نقش مادری دو عنصر امیدبخش در شعر سهراب است. شاعر پارسی‌گو با همه جایگاهی که برای «ابدیت غم» (همان، ۵۶) در تصور خود می‌پروراند اما در پایان، بشارت حیات و محبت دارد:

«گل‌های ااقیا در لالایی مادرم می‌شکفد: ابدیت در شاخه است». (همان، ۵۷) در چنین

دیدنی، شعایر مذهبی را نیز باید در ارکان طبیعت جست:

«من مسلمانم
 قبله‌ام یک گل سرخ
 جانمازم چشمه، مهرم نور
 دشت سجاده من
 من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم
 در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف
 سنگ از پشت نمازم پیداست:
 همه ذرات نمازم متبلور شده است.
 من نمازم را وقتی می‌خوانم.
 که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو.
 من نمازم را، پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم
 پی «قد قامت» موج
 کعبه‌ام بر لب آب
 کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست
 کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر.
 حجرالاسود من روشنی باغچه است.» (همان، ۹۰-۹۱)

هم‌چنین ابوماضی، این مسیحی خسته از بشر به طبیعت رو آورده، آیین دینی خود را از کتاب مذهبی تا نماز، دعا و دیگر مراسم در آن می‌جوید: (ابوماضی، ۱۴۹)

ولیک اللیل راهبی و شموعی الشهب والارض کلها محرابی
 - و باید که شب دلیل و راهبرم باشد و شهابها و زمین محرابم.
 و کتابی الفضاء اقراء فیہ سوراً ما قرأتها فی کتاب
 - و کتابم بیکران آسمان که در آن سوره‌هایی خوانم که در هیچ کتاب نخوانده‌ام.
 و صلاتی الذی تقول السواقی و غنایی صوت الصبا فی الغاب
 - آوای جویباران نمازم و زوزه باد در بیشه سرودم.

این سخنان به معنای بی‌اعتقادی دو شاعر نیست که در شعر هر دو به نمونه‌های زیادی از باور ایمان و اعتقاد به خالق یکتا برمی‌خوریم. از این فراتر در آثار سهراب و ایلیا، رایحه «عرفان» مشام را می‌نوازد.

سهراب وقتی از «مردمان سر رود» سخن می‌گوید آنها را مؤمن به خدا توصیف می‌کند:

«بی‌گمان پای چپ‌هاشان جاپای خداست». (سهراب، ۱۶۳)

و در «انتهای حضور» او، «پیچکی دور تماشای خدا خواهد پیچید». (همان، ۱۹۵) که شاهدهی است بر باور محکم وی به این امر که «باید به ملتقای درخت و خدا رسید». (همان، ۱۸۱)

سهراب، در «سایبان آرامش ما، ماییم» (همان، ۶۱-۶۳) نوید آسودگی برای انسان گمشده در جهان پردغدغه دارد. او از انسان می‌خواهد دوگانگی را کنار گذارد و از خود هجرت نماید، به چشمه و خورشید دو رمز حیات اقتدا کند. دعا کند. از شب بی‌دردی بگریزد و در گرداب سختیها وارد شود که او وزش صخره و صخره وزنده، پرواز و چشم به راه پرنده است.

شاعر که از آغاز چکامه، خود را از دیگران جدا ندانسته در همه جا از صیغه اول شخص جمع استفاده برده با نگاه خوشبین عرفانی با همان صیغه امر در معنای تمنی می‌گوید:

«برویم، برویم و بیکرانی را زمزمه کنیم».

شاعر عارف فیلسوف مسلمان به نور می‌اندیشد:

«خوشا به حال گیاهان که عاشق نورند

و دست منبسط نور روی شانه آنهاست». (همان، ۱۲۶)

و تا انتهای حضور می‌رود به امید آنکه راز انتظار با ظهوری منتظر حل گردد:

«امشب

در یک خواب عجیب

رو به سمت کلمات

باز خواهد شد

باد چیزی خواهد گفت

سیب خواهد افتاد

...

راز سرخواهد رفت». (همان، ۱۹۵)

برای عارف، ماندن، گنجدیدن است؛ پس سهراب از «سفر» (همان، ۱۲۱-۱۴۶) می‌گوید و از «عبور». (همان، ۱۴۲) و او مسافری است که می‌رود «بالا تا اوج»، «پر از بال و پر» «پر از فانوس» و «پراز نور و روشنی» (همان، ۱۵۲)

او بوی هجرت را می‌شود. (همان، ۱۷۳) اما غمگین نیست چرا که:

«صبح خواهد شد

و به این کاسه آب

آسمان هجرت خواهد کرد». (همان)

پس به دنبال کفشهایش می‌گردد چون برای چندمین بار «یک نفر باز صدا زد:

سهراب» (همان، ۱۷۵)

اما او به کجا می‌رود؟ پاسخ این سوال را در «هم سطر، هم سپید» (همان، ۱۷۹-۱۸۱) می‌توان یافت. تجلی عرفان اسلامی در این چکامه نمودی بارز دارد. بی‌تردید این مراحل سیر و سلوک است که در نهایت به فناء لقاء و کشف و شهود می‌رسد.

«باید کتاب را بست (معرفت)

باید بلند شد (طلب)

در امتداد وقت قدم زد (معرفت)

گل را نگاه کرد (عشق)

ایهام را شنید (حیرت)

باید دوید تا ته بودن (استغناء)

باید به بوی خاک فنا رفت (فنا)

باید به ملتقای درخت و خدا رسید (لقاء)

باید نشست

نزدیک انبساط

جایی میان بی‌خودی و کشف» (کشف و شهود) (همان، ۱۸۱)

در شعر ابوماضی نیز عرفان متجلی است. او همه موجودات را در سجود و صلوات می بیند و در قصیده «الناسکه» به درک این مقام می رسد:

أبصرت فی الحقل قبیل المغیب سنبله فی سفح ذاک الکثیر

- غروب در دشت، خوشه ای را در دل آن تپه دیدم.

حانیه مطرقه الرأس كأنما تسجد للشمس

او آنها تلو صلاة المساء. (ابوماضی، ۱۸۶)

- سر به زیر، تو گویی که نماز شامگاه می خواند.

در جای دیگر او چنان در طبیعت ذوب می شود که به نوعی وحدت وجود می رسد. در قصیده طلسم (همان، ۲۱۲) شاعر در ابتدا با کمک استفهام در ذهن مخاطب ایجاد تردید نموده در مرحله بعد به این سؤالها پاسخی عرفانی - فلسفی می دهد:

أنا أفصح من عصفورة الوادی و أعذب؟

و من الزهره أشهى وشدی الزهره أطیب؟

و من الحیه أدهی و من النملة أغرب؟

ام أنا اوضع من هدی و ادنی؟

لست ادری!

كلها مثلی تحیا، كلها مثلی تموت

ولها مثلی شراب، ولها مثلی قوت

وانبیاه و رقاد، و حدیث، و سکوت

فبما أمتاز عنها لیت شعری؟

لست ادری!

- آیا که من از بلبلان خوشخوان ترم یا از گل خوشبوتر یا که از مار زیرک تر یا از مورچه عجیب تر؟ یا که از همه پست و پایین تر؟ نمی دانم.

- همه چون من می زیند و چون من می میرند، همه چون من می نوشند و چون من می خورند. بیداری و خواب و سخن و سکوت دارند چون من. کاش می دانستم فرقیان چیست؟ نمی دانم.

جلوه‌های دینی در شعر دو شاعر تنها در عرفان خلاصه نمی‌شود. هر دو شاعر بار رسالتی از دسته رسالت انبیاء بر دوش می‌کشند از این رو اخلاق مداری شیوه غالب در اشعار ذاتی و اجتماعی آنهاست.

سهراب در این زمینه می‌گوید:

«وای تمام درختان زیت خاک فلسطین

وفور سایه خود را به من خطاب کنید.

به این مسافر تنها که از سیاحت اطراف طور می‌آید

و از حرارت تکلیم در تب و تاب است.» (سپهری، ۱۳۹)

نمادهایی چون درخت زیت، خاک فلسطین، طور، تکلیم همه رموزی اسلامی هستند که نشان از تجربه‌ای همانند تجربه پیامبران دارد:

«و پیامی در راه» (همان، ۱۵۴-۱۵۷) چکامه‌ای است حاکی از حیات دوباره شاعر و بار

رسالتی که بر خود می‌بیند. رسالت وی بخشیدن نور به جامعه انسانی است و او نوشداروی رنجهای بشری را باخود همراه خواهد داشت:

«روزی

خواهم آمد و پیامی خواهم آورد.

در رگها، نور خواهم ریخت.

و صدا خواهم در داد: ای سبدها تان پر خواب! سیب آوردم، سیب سرخ خورشید.»

شاد نمودن مستمندان، بیچارگان و دردمندان و همراهی حق جویان و راست

خواهان، برطرف نمودن خباثتهای اخلاقی، کم نمودن فاصله بین انسانها، آشتی دادن،

آشنا کردن، راه رفتن، نور خوردن و دوست داشتن همه و همه، خواسته دل سهراب این

شاعر خدایی و این عارف مردمی است:

«خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.

زن زیبای جذامی را، گوشواری دیگر خواهم بخشید.

کور را خواهم گفت: چه تماشا دارد باغ!

...

هر چه دشنام از لبها خواهم برچید.

هرچه دیوار، از جا خواهم برکند.

...

آشتی خواهم داد.

آشنا خواهم کرد.

راه خواهم رفت.

نور خواهم خورد.

دوست خواهم داشت.»

ایلیا نیز شاعر را پیامبری می‌داند که دست در خاک اما رو به افق اعلای دارد:

آنه روح کریم لبس الطین المهینا و نبی بهر الخلق و ما اعلن دینا

(ابوماضی، ۷۵۰)

گرچه شاعر، دین جدیدی عرضه نمی‌کند اما واقف است که نبوت با رسالت معنی‌دار می‌گردد. همسو با این هدف ابوماضی در یکی از خطبه‌های خود می‌گوید: «من در ادبیات برای یک دیار و یک قبیله نیامده‌ام برای همهٔ ائمه از مهاجر و مقیم و بلکه برای همهٔ انسانها می‌زیم. ادیب باید که در انحصار زمان نباشد. باید که برای همه مردم بزید و همه را دوست بدارد.» اما از همه سزاوارتر بدین امر، مردم سرزمینش هستند و برای من هیچ شوکتی برتر از خدمت به مردم و به کشورم نیست. (شراه، ۱۹۸۲، ۵۳-۵۴)

قصیده «هدیه العید» (ابوماضی، ۱۴۷-۱۴۸) ایلیا را می‌توان با قصیده «و پیامی در راه سهراب» (سپهری، ۱۳۷) از بسیاری از جهات تراز نمود گرچه واقع‌بینی و جزئی‌نگری در شعر ابوماضی تجلی بیشتری دارد.

ایلیا می‌گوید: - اگر روزگار از یاری‌ام سربر نتابد در اولین فرصت به نویسندگان و ناشران، دنیایی از صبر عطا خواهم کرد، و به نوابغ و فرزاتگان جامعه، امتی خردمند خواهم بخشید....

- به عاشقان، چشم واقع‌بین و به زیبا رویان آینه‌ای فریب نما خواهم داد.

- برای جوانان نرمخویی و برای پیران، ارادهٔ جوانی ارمغان خواهم آورد.

- تبتلان را به قصرهایی از سیم وزر در ابرها خواهم برد.

- به گردن دین باوران شک خواهم آویخت و به شک پرستان خواهم گفت: چه

شکوهی دارد ایمان.

- با دسته گلی از شرف، هرچه دشنام از لبها برخواهم چید.

- و با دست پری از شبنم و سبزه، گلها را، دشتها را شکوه خواهم بخشید.»
با چنین برداشتی، حکمت و اخلاق مداری، همتا و همراه ادبیات می‌گردد. همچنان
که سهراب می‌گوید:

«چه خوب یادم هست

عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد:

وسیع باش و تنها و سر به زیر و سخت». (سپهری، ۱۳۷)

و سادگی و قناعت پیشگی دو یاد دیرینه شاعر:

«روزگارم بدن نیست

تکه نانی دارم، خرده هوشی، سر سوزن ذوقی» (همان، ۸۹)

و پیام شاعر برای کاستن دغدغه انسان این است که:

«ساده باشیم؛

ساده باشیم، چه در باجۀ یک بانک چه در زیر درخت» (همان، ۱۱۵)

ایلیا نیز چون سهراب خوشنود از سیبی (همان، ۱۰۷) از قناعت پیشگی خود می‌گوید:

رضیت نفسی بقسمتها فلیراود غیرى الشهباء

(ابوماضی، ۱۸۱)

که من به قسمت خود بسنده‌ام بگذار دیگران اختران بجویند

«آب تنی کردن در حوضچه اکنون» (سپهری، ۱۱۰ و ابوماضی، ۲۱۵ و ۲۲۹) غم دیروز و

فردا نخوردن (ابوماضی، ۱۸۸) به سبک فلسفه خیامی، (عمرخیام، ۵۰) عشق و پارسایی،

(سپهری، ۱۷۱) کردار نیک (همان، ۱۵۹ و ابوماضی، ۹۸ و ۲۱۹) و نועدوستی به عنوان مظهر

خداپرستی (ابوماضی، ۱۵۷)، حق پرستی (همان، ۱۰۹) و محبت (سپهری، ۸۰) پیام دو شاعر به

جامعه خود است.

اما عرفان اسلامی به شعر سهراب بُعد وسیع‌تری می‌بخشد. پس به مناجات با خدا رو

می‌آورد تا اضطراب درونی فرو نشاند:

«ما هسته پنهان تماشا مییم

ز تجلی ابری کن، بفرست، که بیارد بر ما

باشد که به شوری بشکافیم، باشد که ببالیم و به خورشید تو پیوندیم.» (همان، ۹۰)

چون او خدایی دارد «که در این نزدیکی است لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب، روی قانون گیاه». (همان، ۱۱۴)

بنابراین بی‌هراس‌تر از دیگران که از سرچشمه عرفان اسلامی ننوشیده‌اند، از کنار معمای وجود، یعنی مرگ، به راحتی می‌گذرد:

«ونتر سیم از مرگ،
مرگ پایان کبوتر نیست
مرگ وارونه یک زنجره نیست.» (همان، ۷۴)

چرا که مرگ پایانی بر حیرت انسانی است:
«مرگ آمد حیرت ما را برد». (همان)

ویژگی‌های هنری

از لحاظ سبک شعری، در آسان‌گویی و اختیار موسیقایی خاص کلام، هر دو شاعر آنقدر توانمند رفتار نموده‌اند که به سرعت با مخاطب ارتباط برقرار می‌نمایند. از سویی شعر هر دو شاعر بیانگر تجارب شخصی آنهاست که معمولاً در قالب داستانی کوتاه بروز می‌کند که در آن از ضمائر و افعال متکلم وحده (اول شخص مفرد) بسیار کمک گرفته می‌شود. یعنی شخصیت داستان، خود شاعر است.

از سویی نمادگرایی در شعر هر دو به خوبی بارز است. اساساً شاعر سمبلیسم می‌خواهد که پرده‌های بین ملکات انسانی را دریده آنها را ملکه‌ای واحد گرداند تا ساختار اولیه و معرفت فراگیر انسان را به وی بازگرداند. در این حالت دیگر به دنبال ارتباط بین صدا و رنگ نیست زیرا اثرشان در جان یکی است. (جیده، ۱۹۶)

در این جهت شاعر معاصر در برخورد با عناصر طبیعت، الفاظ را تعالی می‌بخشد. به عنوان نمونه در کلمه باران چندان توسعی ایجاد می‌کند که از مصداق خود به سوی نماد می‌گراید تا شاعر بتواند ضمن نگرش محسوس خود مصداق خاص و جدیدی را عرضه نماید. (اسماعیل، ۱۹۸۸، ۲۱۹)

خاتمه

شاعر هر روز در تجربه‌ای جدید به سر می‌برد و استفاده از صورتهای جدید، بی‌نظیر و غریب، نشان از این دارد که هیچ دو روز شاعر، مثل هم نیست، کاربرد خیال به شیوه نو، در شعر سهراب جذبه‌ای ایجاد نموده که از آن حیات می‌تراود و در عین حال او را از دیگر شعرای عصر خود به گونه‌ای چشمگیر متمایز می‌سازد. ترکیبها و عبارتهای تازه در شعر سهراب ابتکار خود او بوده، رقیبی را تحمل نمی‌نماید، به عبارت دیگر، اگر قرار باشد تفاوتی عمده بین دو شاعر مورد مقایسه در این مقال بیان داریم، همان شیوه رمزی سهراب است که او را در آسمان خیال به بالاترین نقطه اوج می‌رساند و در این عرصه، شاهین شعر ابوماضی توان هموردی ندارد. شاید علت در این باشد که ابوماضی متعلق به نیمه اول قرن بیستم با چالشهای خاص خود و با دو جنگ جهانی ویرانگر است اما سهراب در پس این بحرانها و در نیمه دوم قرن بیستم که جهان، آرامشی نسبی را تجربه می‌کند زیسته است پس می‌رود که به دور از بحران جهانی، زندگی آرامی را از دریچه اندیشه و تفکر با باورهای فلسفی و عرفانی بنگرد. اما روزگار چنین فرصتی را از ایلیا ابوماضی دریغ می‌نماید.

یادداشت

* ایلیا ابوماضی، شاعر معاصر عربی که در سال ۱۸۸۹ در روستای میدئه لبنان متولد شد. در سال ۱۹۰۲ بر اثر فشار فقر به مصر مهاجرت می‌نماید. اولین دیوان شعری او با نام تذکار الماضي در سال ۱۹۱۱ به بازار عرضه می‌شود. در همین سال به خاطر مشکلات سیاسی موجود در لبنان به آمریکا می‌گریزد و در آنجا با دیگر مهاجران دور از وطن، انجمن قلم را راه‌اندازی می‌کند. سردبیری المجله العربیه، رحله الفتاه، مرآه الغرب و السمیر از دیگر فعالیت‌های ادبی اوست. در سال ۱۹۵۷ پس از یک دوره طولانی بیماری به ابدیت می‌پیوندد. از او دیوانی برجای مانده است. (رک: روشنفکر، ۱۳۷۶، ص ۲۲۴-۲۳۴).

منابع و مآخذ

- ۱- آذر، مهدی، دایرةالمعارف فارسی.
- ۲- ابوماضی، ایلیا، دیوان، دارالعودة، بیروت.
- ۳- اسماعیل، عزالدین، الشعرالعربی المعاصر، قضایاه و ظواهره الفنية و المعنویة، ط ۵، دارالعودة، بیروت.
- ۴- جیده، عبدالحمید (۱۹۸۰م)، الاتجاهات الجديدة فی الشعرالعربی المعاصر، ط ۱، بیروت، نوفل.
- ۵- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۸ه)، فرهنگ شاعران زبان پارسی، چاپ اول، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران.
- ۶- خیام، عمر (۱۳۷۰ه)، دیوان، با مقدمه و تصحیح اسماعیل شاهرودی، چاپ سوم، انتشارات فخر رازی، تهران.
- ۷- روشنفکر، کبری (۱۳۷۶ه)، بحران سیاسی - اجتماعی انسان در ادبیات معاصر لبنان و سوریه، رساله دکتری، تربیت مدرس.
- ۸- سپهری، سهراب (۱۳۶۸ه)، منتخب اشعار، انتخاب احمدرضا احمدی، چاپ سوم، گلشن، تهران.
- ۹- بییدحسینی، رضا (۱۳۷۶ه)، مکتبهای ادبی، چاپ یازدهم، نوبهار، تهران.
- ۱۰- شراره، عبداللطیف (۱۹۸۲م)، ایلیا ابوماضی، داربیروت، بیروت.
- ۱۱- مندور، محمد (۱۳۶۱ه)، فی التقدو الادب، ترجمه علی شریعتی، تهران، نشر اندیشمند.